

استفان هسل

«بر آشوبید!»

ترجمه به فارسی از:
انجمن زنان ایرانی در فرانسه
afifem2001@yahoo.fr



برآشفتگی در مادریده، در اقامتگاه
سفر فرانسه، سیلوی کروسمن،
استفان هسل و ژان پیر بارو
۲۸ مارس ۲۰۱۱



انتشار چاپ آلمانی
Empört Euch!
روی تابلوهای برلین
۸ فوریه ۲۰۱۱



با ناشر اسپانیولی خود، رامون پرلو و نویسنده مقدمه
کتابش، داستان نویس، خوزه لوئیس سان پدرو



استفان هسل جوانان ایتالیایی را که برای تفکر
روی برآشوبیدن در گردهمایی دو سال یکبار دموکراسی در
نورین گردآمده اند، تهیج می کند. ۱۷ آوریل ۲۰۱۱



میشل داله و استفانو دل پرت،
از انتشارات ایتالیایی «آد ادیتوره» نویسنده
را احاطه کرده اند. میلان، ۱۹ آوریل ۲۰۱۱



مسن ترین خواننده شناخته شده
کتاب برآشوبید! ۱۰۰ ساله



سیو بولیتز، رئیس اولشتاین
در برلین یا استفان هسل

تظاهرات زنان در فلورانس
پیش از انتشار نسخه ایتالیایی
کتاب «برآشوبید!»



نوتل ۲۰۱۰: خانواده ای برآشفته از برتاین فرانسه



استفان هسل متولد ۲۰ اکتبر ۱۹۱۷ در برلین میباشد.. وی جزو نویسندگان پیش نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. وی دیپلمات، فعال سیاسی، نویسنده و شاعر میباشد. کتاب "برآشوبید" که در نوامبر ۲۰۱۰ در قطع کوچک و به قیمت ۳,۱۰ یورو چاپ شد، با موفقیت زیادی روبرو شد و در عرض پنج ماه، یک میلیون و ۴۰۰ هزار نسخه به فروش رفته است.



۹۳ سالگی. تقریباً آخرین مرحله است. پایان زیاد دور نیست. چه شانس‌ی که این امکان را دارم که چیزی که زیرساخت فعالیت سیاسییم شد را یادآوری کنم : سالهای مقاومت و برنامه ای که ۶۶ سال پیش توسط شورای ملی مقاومت تدوین شد !

ما این را مدیون ژان مولن هستیم که در کادر این شورا، تمامی اجزای فرانسه اشغال شده - جنبشها، احزاب، اصناف - را گرد هم آورد و آنها را در فرانسه مبارز، تحت رهبری تنها فرمانده ای که به رسمیت می شناخت : ژنرال دوگل، ثبت نام کرد.

من در لندن، جایی که در مارس ۱۹۴۱ به ژنرال دوگل وصل شده بودم، مطلع شدم که شورا در مارس ۱۹۴۴ یک برنامه آماده کرده است و برای فرانسه آزاد شده یک مجموعه اصول و ارزش پیشنهاد کرده که دموکراسی مدرن کشورمان روی آن برقرار شود.

ما امروزه بیش از قبل محتاج این اصول و این ارزشها هستیم. بر عهده ما است که همه با هم مراقب باشیم که جامعه مان جامعه ای بماند که به آن افتخار کنیم : نه این جامعه با افراد بدون مدرک، اخراجی ها، بدگمانی نسبت به مهاجرین، نه این جامعه که در آن حقوق بازنشسته ها را زیر سوال میبریم، دستاوردهای بیمه را زیر سوال میبریم، نه این جامعه که مطبوعات در دست پولدارها هستند، و همه این چیزهایی که اگر ما وارثین واقعی شورای ملی مقاومت بودیم، به آن رضایت نمیدادیم.

از سال ۱۹۴۵، پس از یک فاجعه وحشتناک، نیروهای حاضر در شورای مقاومت وارد یک تولد مجدد انگیزاننده شدند. به یاد آوریم که آنجا بود که بیمه درمانی آنطور که مقاومت میخواست ابداع شد، برنامه شورا میگفت : «یک طرح کامل بیمه درمانی، که برای همه شهروندان الزامات حیات را - در تمام مواردی که خودشان قادر به فراهم کردن آن با کارشان نیستند - فراهم کند»، «حقوق بازنشستگی برای اینکه کارکنان مسن بتوانند ایام خود را در عزت به اتمام برسانند». منابع انرژی، برق و گاز، ذغال سنگ، بانکهای بزرگ، ملی شدند. این هم باز چیزی بود که برنامه شورا توصیه میکرد، «بازگشت امکانات عظیم تولید به مردم، میوه کار جمعی، منابع انرژی، ثروتهای زیرزمینی، شرکتهای بیمه و

بانکهای بزرگ»، «برقراری یک دموکراسی واقعی اقتصادی و اجتماعی، مستلزم اجتناب از فئودالیته های بزرگ اقتصادی و مالی در مدیریت اقتصاد».

منافع عموم مردم باید بر روی منافع خصوصی تقدم داشته باشد، تقسیم عادلانه سرمایه های تولید شده توسط کار مردم باید بر روی حاکمیت سرمایه دست بالا داشته باشد. پیشنهاد مقاومت : «سازماندهی معقول اقتصاد، تضمین تقدم منافع عموم بر منافع فردی و دور از دیکتاتوری از طریق کار همانند دولتهای فاشیست»، و دولت موقت جمهوری این را منتقل کرد.

یک دموکراسی واقعی، نیاز به مطبوعات مستقل دارد. مقاومت این را میداند و این را میخواهد، با دفاع از «آزادی مطبوعات، شرف آن و استقلال آن در برابر دولت، قدرتهای مالی و دخالتهای خارجی». این چیزهایی بود که از همان سال ۱۹۴۴ برای مطبوعات مطرح بود. در حالیکه این همان چیزی است که امروزه در خطر است.

مقاومت به این فرا میخواند که «امکان عملی برای همه کودکان فرانسه که بتوانند از بهترین امکانات یادگیری استفاده کنند»، بدون تبعیض، در حالیکه رفرمهای پیشنهادی ۲۰۰۸ در مقابل این پروژه هستند. استادان جوان - و من از اقدام آنها حمایت میکنم - از اجرای این رفرمها امتناع کردند و دیدند که به عنوان تنبیه، حقوقشان کم شد. آنها به خشم آمدند، آنها «نا فرمانی کردند»، آنها قضاوت کردند که این رفرمها زیادی از ایدآل مدرسه جمهوری دور است، زیادی در خدمت جامعه پول است و ذهن خلاق و انتقادگر را تشویق نمیکند.

این تمامی زیر ساخت پیشروی های اجتماعی مقاومت است که امروز زیر سوال رفته است.

افسانه ای مدیرانشان هستند و نه نگران منافع عموم مردم. فاصله بین فقیرترین ها و ثروتمندترین ها هیچگاه انقدر زیاد نبوده، و مسابقه و سبقت برای پول، هیچوقت انقدر تشویق نمیشد.

دلیل اصلی مقاومت، به خشم آمدن بود. ما، قدیمی های جنبشهای مقاومت و نیروهای رزمنده فرانسه آزاد، نسلهای جوان را فرا میخوانیم که ارثیه مقاومت و آرمانهایش را زنده نگه دارند و منتقل کنند. ما به آنها میگوییم : این امانت را بگیرید، به خشم آید! مسئولین سیاسی، اقتصادی، روشنفکرها و مجموع جامعه نباید استعفا بدهند یا اینکه در حال حاضر تحت تأثیر دیکتاتوری بین المللی بازارهای اقتصادی که تهدید صلح و دموکراسی است، قرار بگیرند.

من برای همه شما، برای تک تک شما، آرزو میکنم که دلیلی برای به خشم آمدن داشته باشید. این ارزشمند است. هنگامی که چیزی شما را به خشم میآورد، همانطور که من از نازیسم به خشم آمدم، پس شما مبارز میشوید، قوی و متعهد میشوید. وارد این جریان تاریخ میشوید و جریان بزرگ تاریخ باید با کمک تک تک افراد ادامه پیدا کند. این جریان به سوی عدالت بیشتر، آزادی بیشتر پیش میرود ولی نه این آزادی کنترل نشده روباه در مرغ دانی. این حقوق، که برنامه آن در اعلامیه جهانی در سال ۱۹۴۸ مکتوب شد، جهانی است. اگر با کسی مواجه شدید که از این حقوق برخوردار نیست، از او حمایت کنید، به او کمک کنید که این حقوق را به دست آورد.

دو بینش از تاریخ

وقتی من به این فکر میکنم که چه چیزی باعث فاشیسم شد، چه چیزی باعث شد که او و ویشی (توضیح : رئیس دولت خودفروخته فرانسه) ما را تسخیر کنند، با خودم میگویم که صاحبان مالکیت، با خودخواهی شان، بغایت از انقلاب بولشویک ترسیدند. آنها گذاشتند که ترسهای آنها هدایتشان کند. ولی اگر، امروز هم مثل همانزمان، یک اقلیت فعال برخیزد، همین کفایت خواهد کرد، بدین ترتیب خمیر مایه را خواهیم داشت. حتماً که تجربه یک نفر بسیار پیر مثل من، متولد ۱۹۱۷، از تجربه جوانان امروز خیلی متفاوت است. من خیلی اوقات از معلمین دبیرستانها درخواست میکنم که نزد شاگردانشان صحبت کنم، و به آنها میگویم : «دلایل شما

دلیل مقاومت، به خشم آمدن است.

جرات میکنند به ما بگویند که دیگر دولت قادر به پرداخت مخارج همه این اقدامات شهروندانه نیست. ولی چطور ممکن است امروز برای حفظ و ادامه این پیشروی ها پول کم بیاورد، در حالیکه تولید ثروتها از زمان آزادی خیلی بیشتر است، آنزمان که اروپا ورشکست شده بود؟ آیا غیر از این است که حاکمیت پول، که مقاومت مستمر با آن میجنگید، هیچگاه به بزرگی حالا نبوده، گستاخ و خودخواه به خدمتگذارانش تا بالاترین لایه های دولت. بانکها که دیگر خصوصی شده اند، اول نگران سهم خودشان و حقوقهای

برای وارد عمل شدن، روشن و مثل قبل نیست. برای ما، این دلیل قبول نکردن اشغال آلمانها و شکست بود. این نسبتاً ساده است. بعد هم جنگ الجزایر، باید که الجزایر مستقل میشد، این روشن بود. در رابطه با استالین، همه ما برای پیروزی ارتش سرخ در برابر نازی ها در سال ۱۹۴۳ دست زدیم. ولی همانزمان، در حالیکه از دادگاههای بزرگ استالینی ۱۹۳۵ مطلع شده بودیم، و حتی اگر - برای مقابله با سرمایه داری آمریکا - یک گوشمان را به کومونیسیم باز گذاشته بودیم، مخالفت با این فرم دیکتاتوری غیر قابل تحمل، یک ضرورت واضح بود. عمر دراز من به من دلایل متعددی برای به خشم آمدن داد.

این دلایل بیش از اینکه ناشی از احساسات باشد، ناشی از یک اراده برای متعهد بودن بود. در حالیکه دانشجوی «مدرسه عالی» بودم، خیلی تحت تأثیر سارتر - یک هم رشته بزرگتر - بودم. کتابهای «تِهوع»، «دیوار»، و نه «وجود و لا وجود» در شکل گیری ذهن من خیلی مهم بودند. سارتر به ما آموخت که بگوییم: «شما به صفت فرد مسئول هستید». آن یک پیام آزادیبخش بود. مسئولیت یک انسان، نه میتواند به یک حکومت واگذار شود، نه به یک خدا. برعکس، باید به عنوان مسئولیت انسانی که داریم متعهد شویم. همگامی که در سال ۱۹۳۹، من وارد مدرسه عالی، خیابان اولم Ulm در پاریس شدم، یک شاگرد ممتاز فیلسوف «هگل» بودم و سمینارهای موريس مَروپونتي Maurice Merleau Ponty را دنبال میکردم. آموزشهای وی تجربه مادی را بررسی میکرد، تجربه جسم و ربط آن با مسیر، یک خاص بزرگ در برابر مجموع جهات. ولی خوشبینی طبیعی من که میخواهد که هر آنچیزی که یک آرزو است، ممکن باشد، مرا بیشتر به سوی هگل جهت میداد. «هگلیسم» تاریخ بزرگ بشر را جهت دار تبیین میکند: آزادی انسان که مرحله به مرحله جلو میرود. تاریخ متشکل از ضربات پی در پی است، اینست به رسمیت شناختن چالشها. تاریخ جوامع پیش میرود، و در انتهای مسیر، هنگامی که انسان به آزادی کامل رسیده است، به دولت دموکراتیک در شکل عالی خود میرسیم.

واضح است که دیدگاه دیگری از تاریخ هم وجود دارد. پیشرفتهای آزادی، رقابت و مسابقه «باز هم بیشتر»، میتواند شبیه به یک طوفان نابود کننده باشد. یکی از دوستان پدرم، اینچنین تاریخ را تصویر میکند. با این دوست بود که با پدرم، کتاب «در جستجوی زمان از دست رفته» به قلم «مارسل پروست» را به آلمانی ترجمه کرد. وی فیلسوف آلمانی «والتر بنژامن» میباشد. وی از تابلوی «آنجلوس نووس» نقاش سوئیسی «پُل کلی» یک پیام بدبینانه گرفته بود. در این تابلو یک فرشته دستهای خود را باز کرده که با یک طوفان مقابله کند، وی این طوفان را با پیشرفت تشبیه میکند.

برای بنژامن که برای فرار از نازیسم در سپتامبر ۱۹۴۰ خودکشی میکند، مسیر تاریخ، عبور غیر قابل اجتناب از یک فاجعه به یک فاجعه دیگر است.

بی تفاوتی: بدترین رفتار

درست است، امکان دارد که امروز دلایل به خشم آمدن زیاد روشن نباشند یا اینکه دنیا خیلی پیچیده به نظر برسد. چه کسی فرمان میدهد، چه کسی تصمیم میگیرد؟ تشخیص جریانات مختلفی که بر ما حکومت میکنند، همیشه کار ساده ای نیست. طرف ما دیگر گروه کوچک نوابغی که حرکاتشان را کاملاً میفهمیم نیست. طرف ما یک دنیای بزرگ است، که ما خوب درک میکنیم که پر از روابط متقابل است. ما در ارتباطات متقابلی زندگی میکنیم که تا کنون سابقه نداشته است. ولی در این دنیا چیزهای غیر قابل تحملی وجود دارد. برای دیدن این چیزها باید خوب نگاه کرد، باید جستجو کرد. به جوانان میگویم: یک کمی جستجو کنید، پیدا خواهید کرد. بدترین رفتار بی تفاوتی است، گفتن اینکه: «چیزی از دست من ساخته نیست، من تلاش خودم را میکنم». با چنین رفتاری، شما یکی از حیاتی ترین عناصر تشکیل دهنده انسان را از دست میدهید. یکی از ضروریترین عناصر: توان به خشم آمدن و تعهدی که از آن ناشی میشود.

میتوانیم کماکان، دو چالش بزرگ را شناسایی کنیم:

۱- تفاوت بزرگی که بین افراد بسیار فقیر و افراد بسیار ثروتمند وجود دارد، که به صورت فزاینده زیاد میشود. این یکی از اختراعات قرون بیستم و بیست یکم است. افراد بسیار فقیر در دنیای امروز روزانه ۲ دلار درآمد دارند. ما نمیتوانیم بگذاریم این تفاوت باز هم عمیقتر شود. تنها همین مشاهده کافیسست که یک تعهد ایجاد کند.

۲- حقوق بشر و وضعیت دنیا، من این شانس را داشتم که پس از آزادی در نوشتن اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوبه سازمان ملل در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در کاخ شایو در پاریس شرکت کنم. به عنوان رئیس دفتر «هانری لوژیه» معاون دبیرکل سازمان ملل، و دبیر کمیسیون حقوق بشر، همراه با سایرین در نوشتن این اعلامیه شرکت کردم. در تدوین این اعلامیه، نمیتوانم نقش «رونه شاسن»، کمیسر ملی دادگستری و آموزش و پرورش دولت فرانسه آزاد در لندن در ۱۹۴۱ را فراموش کنم. وی در

سال ۱۹۶۸ جایزه صلح نوبل را دریافت کرد. همچنین نقش «پیر مندس فرانس» در شورای اقتصادی-اجتماعی. ما متونی که تولید می‌کردیم را به او میدادیم، این متون سپس توسط کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل، مسئول مسائل اجتماعی، انسانی و فرهنگی بررسی میشد. این کمیسیون شامل ۵۴ کشوری که آنزمان عضو سازمان ملل بودند میشد و من کار دبیرخانه آنرا انجام میدادم.

انتخاب عبارت حقوق «جهانی» و نه «بین‌المللی» که از طرف دوستان انگلیسی زبانمان پیشنهاد شده بود را مدیون «رونه کاسن» هستیم. چون اتفاقاً، در خروج از جنگ جهانی دوم، بحث اصلی همین جا بود: آزاد شدن از فشار تهدیداتی که دیکتاتوری بر دوش بشریت گذاشته بود. برای این آزادی، ضروری بود که کشورهای عضو سازمان ملل رعایت این حقوق جهانی را متعهد بشوند. این یک روش برای از دست گرفتن حربه اعمال حاکمیت است که یک کشوری به کار میبرد در حالیکه در حال جنایت علیه بشریت در خاک خودش است. همانند هیتلر که میگفت که در خاک خودش حاکم است و اجازه دارد نسل کشی کند. این اعلامیه جهانی، خیلی مدیون بیزاری جهانی علیه نازیسم، فاشیسم و دیکتاتوری میباشد و از طریق ما، به روح مقاومت. احساس می‌کردم که باید زود وارد عمل شویم، نباید فریب منافقانه‌ای که طرفهای پیروز جنگ با ثبت نام زیر این ارزشها، میزدند را می‌خوریم. همه آنها نیت پیگیری منصفانه این ارزشها را نداشتند ولی ما تلاش می‌کردیم این را به آنها تحمیل کنیم.

من نمیتوانم بند ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر را نقل به مضمون نکنم: «هر انسان حق دارد دارای ملیت باشد»، همچنین بند ۲۲: «هر نفر، به عنوان یک عضو جامعه حق دارد بیمه اجتماعی داشته باشد، هدف این بیمه برآورد کردن نیازهای مالی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای حفظ احترام وی و رشد آزاد شخصیتش میباشد. و این به یمن تلاش ملی و همکاری بین‌المللی با توجه به سازماندهی و منابع هر کشور». و اینکه این اعلامیه کارکرد اعلامیه دارد و کارکرد قانونی ندارد، مانع از این نشد که نقش بسیار قدرتمندی از سال ۱۹۴۸ تا کنون ایفا کند، ما دیدیم که ملتهای استعمار شده در مبارزه خود برای استقبال این اعلامیه را در دست گرفتند، در مبارزه برای آزادی این اعلامیه در اذهان دانه پاشید.

من با خوشحالی مشاهده میکنم که طی چند ده سال اخیر، سازمانهای غیر دولتی تکثیر شدند، همچنین جنبشهای اجتماعی همانند «آتاک» (انجمن برای مالیات گیری از معادلات تجاری)، fidh فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، عفو... که عمل میکنند و مؤثر هستند. مشخص است که امروز برای مؤثر بودن باید به صورت شبکه‌ای عمل کرد و از همه امکانات مدرن

ارتباطی استفاده کرد.

به جوانان، می‌گویم: به دور خود نگاه کنید، شما موضوعاتی را پیدا میکنید که به خشم آمدن شما را توجیه کنند - رفتار با مهاجرین، با افراد بدون مدرک، با کولیها. شما با وضعیتهای مشخصی رو به رو خواهید شد که شما را به ایجاد یک حرکت و عمل اجتماعی قوی خواهند کشاند. جستجو کنید و پیدا خواهید کرد!

به خشم آمدن من در مورد فلسطین

امروز اصلی‌ترین خشم من در مورد فلسطین، نوار غزه و کرانه اردن است. خود این جنگ منبع یک خشم است. باید حتماً گزارش «ریشارد گولد اشتاین» مورخ سپتامبر ۲۰۰۹ در رابطه با غزه را خواند. در این گزارش، این قاضی آفریقای جنوبی، یهودی، که حتی خودش را صهیونیست هم معرفی میکند، در رابطه با عملیات «سرب سخت» که سه هفته طول کشید، ارتش اسرائیل را متهم به انجام «اعمالی مترادف با جنایات جنگی و در برخی از موارد جنایت علیه بشریت» میکند. خود من در سال ۲۰۰۹ به غزه رفتم، من و همسر من با داشتن پاسپورتهای دیپلماتیک توانستیم به آنجا وارد شویم تا به چشم خود آنچه این گزارش گفته را بررسی کنیم. به نفراتی که ما را همراهی میکردند اجازه ورود به نوار غزه داده نشد. آنجا و در کرانه اردن. ما همچنین از کمپ پناهنده‌های فلسطینی که در ۱۹۴۸ توسط آژانس ملل متحد UNRWA ایجاد شده بود، ملاقات کردیم. آنجا بیش از ۳ میلیون فلسطینی که از زمینهای خود توسط اسرائیل بیرون رانده شدند در انتظار بازگشتی که احتمال آن کمتر و کمتر میشود به سر می‌برند. در مورد غزه، آنجا یک زندان بدون سقف برای یک میلیون و نیم فلسطینی است. یک زندانی که افراد برای زنده ماندن در آن برنامه ریزی میکنند. بیش از خرابه‌ها همانند انهدام بیمارستان صلیب سرخ توسط «سرب سخت»، آنچیزی که در اذهان ما باقی مانده رفتار اهالی غزه است، وطن پرستی آنها، عشقشان به دریا و ساحل، نگرانی مسمتر آنها برای کودکان بیشمار و خندانیشان. آنچیزی که ما را تحت تأثیر قرار داد، نحوه مقابله مبتکرانه آنها با نایابی‌هایی است که به آنها اعمال شده است. ما دیدیم در نبود سیمان آنها

چطور برای ساختن هزاران خانه ای که تانکها نابود کرده بودند، آجر درست میکردند. آنها به ما تأیید کردند که ۱۴۰۰ نفر - از جمله زن و کودک و پیر، از جمله نورات کمپ پناهندگی - در این عملیات «سرب سخت» که ارتش اسرائیل انجام داد کشته شدند، در حالیکه در طرف اسرائیلی تنها ۵۰ نفر مجروح شدند. من با نتیجه گیری قاضی آفریقای جنوبی موافق هستم. اینکه یهودیان، خودشان مرتکب جنایت جنگی بشوند، غیر قابل تحمل است. متأسفانه، تاریخ الگوهای کمی از خلقهایی که از تاریخ خود عبرت میگیرند ارائه میکند.

میدانم، حماس، که برنده آخرین انتخابات مجلس بود، نتوانست مانع شلیک خمپاره ها - در پاسخ به شرایط انزوا و تحریمی که اهالی غزه در آن قرار دارند - بر روی شهرهای اسرائیل شود. من هم مسلماً قبول دارم که تروریسم غیر قابل قبول است، ولی باید این حق را داد که هنگامی که (کشور) شما با امکانات نظامی بی نهایت قوی تر از امکانات خودتان اشغال شود، واکنش مردم نمیتواند فقط مسالمت آمیز باشد.

آیا فرستادن خمپاره بر روی شهر اسدرو برای حماس منفعتی دارد؟ پاسخ منفی است. این در راستای اهدافش نیست، ولی میتوان دلیل این حرکت را در لبریز شدن صبر اهالی غزه پیدا کرد. در مفهوم لبریز شدن، باید فهمید که خشونت، نتیجه تأسف بار شرایط غیر قابل تحمل برای کسانی که این شرایط بر آنها اعمال میشود، میباشد. پس میتوان با خود گفت که تروریسم نوعی لبریز شدن صبر است. و اینکه این لبریز شدن یک عبارت منفی میباشد. نباید «بی صبری کرد» ex-asperer، باید «امیدوار بود» es-perer. لبریز شدن صبر، نفی امید است. قابل فهم است، حتی میتوانم بگویم که طبیعی است، ولی نه اینکه قابل قبول باشد. چون که قادر نیست دستاوردهایی که احتمالاً امید در پی خود دارد را تأمین کند.

عدم خشونت، راهی که باید یاد بگیریم

من مطمئنم که آینده متعلق به عدم خشونت است، آینده متعلق به آشتی فرهنگی متفاوت است. از این طریق است که بشریت مرحله بعدی خود را از سر میگذارند. و اینجا به سارتر میپیوندم، نمیتوان تروریستهایی که بمب میندازند را بخشید، میتوان آنها را درک کرد. سارتر در ۱۹۴۷ مینویسد :

«من قبول دارم که خشونت در هر شکل خود یک شکست است. ولی یک شکست اجتناب ناپذیر است، چرا که در جهان خشونت هستیم. و اگر که درست است که با رجوع به خشونت در برابر خشونت، تهدید اینست که این خشونت ادامه دار شود، همچنین درست است که تنها راه خاتمه دادن به خشونت است». میخوایم به این اضافه کنم که راه مسالمت آمیز، راه مطمئن تری برای خاتمه دادن به آنست. ما نمیتوانیم به اسم این اصل از تروریستها حمایت کنیم، کاری که سارتر در جنگ الجزایر کرد یا در بازیهای مونیخ در ۱۹۷۲ علیه ورزشکاران اسرائیلی. این کار مؤثر نیست و خود سارتر هم در پایان عمر خود، مفهوم تروریسم را زیر سوال برد و در مورد دلیل وجودی آن تردید کرد. گفتن اینکه «خشونت مؤثر نیست» خیلی مهمتر از آنست که بدانیم آیا باید کسانی که اینکار را میکنند را محکوم کنیم یا نه. تروریسم مؤثر نیست. در مفهوم تأثر گذاری، باید یک امید مسالمت آمیز باشد. اگر یک جا، در خشونت امید باشد، در شعر «گیوم آپولینر» است : «چقدر امید خشن است» و نه در سیاست.

سارتر در مارس ۱۹۸۰، سه هفته قبل از فوت خود، میگفت : «باید تلاش کرد و توضیح داد که چرا جهان کنونی، که وحشتناک است، فقط یک لحظه است، در پیشرفت طولانی تاریخ، و اینکه امید همیشه یک نیروی اصلی انقلابها و شورشها بوده است و اینکه چطور من هنوز امید را به عنوان دیدگاه خود نسبت به آینده میدانم.»

باید فهمید که خشونت به امید پشت میکند. باید به جای آن امیدوار بود. امید عدم خشونت. این راهی است که ما باید یاد بگیریم از آن پیروی کنیم. چه در طرف ظالمین، چه در طرف مظلومین. باید وارد مذاکراتی شد که ظلم را ناپدید کند. این چیز است که به خشونت تروریستی پایان خواهد داد. برای همین نباید گذاشت کینه های زیادی انباشته بشوند.

پیام یک ماندلا، پیام یک مارتن لوترکینگ جای خود را در جهانی پیدا میکند که از تقابل ایدئولوژیها و دیکتاتوری ناشی از آن عبور کرده است. این یک پیام امید است در رابطه با توان جوامع مدرن در عبور از جنگها با اتکا به یک فهم متقابل و یک صبر هشیار. برای اینکه به اینجا برسیم، باید به حقوق اصالت داد. حقوقی که نقض آن، از هر طرفی که باشد، باید ما را به خشم آورد. در رابطه با این حقوق نباید کوتاه آمد.

گند، در سپتامبر ۲۰۰۰ به درخواست دبیرکل ملل متحد کوفی عنان، ۱۹۱ کشور عضو، اعلامیه «هشت هدف هزاره برای توسعه» را تصویب کردند و بدین وسیله از جمله متعهد شدند که از حالا تا ۲۰۱۵ فقر در جهان را به ۵۰٪ کاهش دهند. ناراحتی بزرگ من اینست که نه اوپاما، و نه اتحادیه اروپا هنوز اقدامی نکردند که در یک مرحله باز سازی به اتکای ارزشهای پایه ای شرکت کنند.

چطور میشود این فراخوان «به خشم آمدن» را جمع زد؟ با یادآوری اینکه باز هم، به مناسبت شصتمین سال برنامه شورای ملی مقاومت، در ۸ مارس ۲۰۰۴، ما نفرت قدیمی جنبش مقاومت و نیروهای مبارز فرانسه آزاد (۱۹۴۵-۱۹۴۰) می‌گفتیم که درست است که «به یمن برادران و خواهران ما در مقاومت و ملل متحد علیه این بربریت فاشیستی، نازیسم شکست خورد. ولی این تهدید کاملاً ناپدید نشده و خشم ما علیه بی عدالتی کماکان دست نخورده است».

نه، این تهدید کاملاً ناپدید نشده. همچنین، همیشه فرا بخوانیم «به یک شورش واقعی مسالمت آمیز، علیه امکانات ارتباط عمومی که تنها افقی که به جوانان ما عرضه میکنند: مصرف زیاد، دوری از ضعیفترین ها و فرهنگ، فراموشی عمومی و رقابت بی حد مرز همه علیه همه، می‌باشد».

به همه آنهايي که قرن بیست و یکم را رقم خواهند زد با عواطفمان می‌گوییم :

«خلق کردن، مقاومت کردن است.
مقاومت کردن، خلق کردن است.»

● برای یک شورش مسالمت آمیز

من - و نه فقط من - واکنش دولت اسرائیل در برابر اینکه هر جمعه شهروندان شهر «بیلا» بدون اینکه سنگ پرتاب کنند، بدون استفاده از زور، تا دیواری که علیه آن اعتراض دارند می‌روند، را مشاهده کردم. مسئولین اسرائیلی، این راهپیمایی را «تروریسم بدون خشونت» لقب داده اند. جالب است... فقط اسرائیلی ها میتوانند به عدم خشونت، لقب تروریست بدهند. قبل از هر چیز باید نگران تأثیرگذاری عدم خشونت بود، چرا که باعث فهم و حمایت همه کسانی که در دنیا مخالفین سرکوب هستند، میشود. تفکر تولیدگرا، که غرب پرچم دار آن میباشد، دنیا را وارد بحرانی کرده است که باید با یک چرخش رادیکال نسبت به فرار به جلوی «باز هم بیشتر» از آن خارج شد. در زمینه مالی، و همچنین در زمینه علم و صنعت. دیر وقتی است که زمان رعایت اصول، عدالت، تعادل طولانی مدت جای اصلی را بگیرد. چرا که خطرات وخیمتری ما را تهدید میکنند. این تهدیدات میتواند به ماجرای انسان بر روی کره ای که میتواند بدینوسیله غیر قابل زیست شود، پایان دهد.

ولی درست است که از سال ۱۹۴۸ تا کنون، پیشرفتهای بزرگی صورت گرفته است: خروج از کشورهای مستعمره، پایان آپارتاید، انهدام امپراطوری شوروی، سقوط دیوار برلین. ولی، ۱۰ سال اول قرن بیست یکم، یک دوران بازگشت به عقب بوده است. به نظر من، بخشی از دلایل این بازگشت به عقب، ریاست جمهوری جرج بوش، ۱۱ سپتامبر و پیامدهای نابود کننده ای که ایالات متحده از آن گرفتند، همانند اقدام نظامی در عراق، بوده است. ما دچار این بحران اقتصادی شدیم ولی این باعث یک سیاست جدید توسعه نشد. همچنین اجلاس کپنهاگ علیه گرم شدن دما باعث اتخاذ یک سیاست جدی برای حفظ کره زمین نشد. ما در یک مرز هستیم، بین فاجعه های ۱۰ سال اول و راههای مختلف دهها سال بعد. ولی باید امیدوار بود، باید همیشه امیدوار بود. ۱۰ سال قبل، ۱۰ سال ۱۹۹۰، منشا پیشرفتهای بزرگ بود. ملل متحد توانستند کنفرانسهای بزرگ همانند کنفرانس محیط زیست در سال ۱۹۹۲ در «ریو»، و کنفرانس زنان در ۱۹۹۵ در «پکن» را برگزار

یادداشت های توضیحی

۱- شورای ملی مقاومت روز ۲۷ مه ۱۹۴۳ مخفیانه در پاریس از سوی نمایندگان هشت جنبش بزرگ مقاومت، دو سندیکای بزرگ پیش از جنگ : کنفدراسیون عمومی کار (CGT) و کنفدراسیون فرانسوی کارگران مسیحی (CFDT) و شش حزب بزرگ جمهوری سوم از جمله حزب کمونیست (PC) و SFIO (سوسیالیست ها) تأسیس و همان روز نخستین نشست خود را به ریاست ژان مولن نماینده شخصی ژنرال دوگل که با تعیین او قصد داشت شورای مزبور را در مبارزه با نازی ها کارآمد تر ساخته و مشروعیت خود نزد متفقین را تقویت کند، برگزار کرد. دوگل این شورا را مأمور تهیه یک برنامه برای تشکیل دولتی در چشم انداز آزاد شدن فرانسه کرد. تهیه این برنامه مستلزم رفت و آمد های متعدد بین شورای ملی مقاومت و دولت فرانسه آزاد در لندن و نیز در الجزایر گردید تا سرانجام در روز ۱۵ مارس ۱۹۴۴ در یک نشست عمومی شورای ملی مقاومت به تصویب رسید. برنامه مزبور روز ۲۵ اوت ۱۹۴۴ در شهرداری پاریس رسماً از سوی ژرژ بیدو، رئیس شورا که در سال ۱۹۴۳ به جانشینی ژان مولن انتخاب شده بود، تسلیم ژنرال دوگل گردید. یاد آور شویم که دستورالعمل مربوط به مطبوعات که روز ۲۶ اوت ۱۹۴۴ از سوی دولت موقت جمهوری فرانسه (GPRF) به ریاست ژنرال دوگل صادر شد یکی از نویسندگان آن شخصی بود به نام روزه گنزبورگر، فرزند یک خاخام آلمانی که در آن هنگام با نام مستعار پیر ویلون دبیرکل جبهه ملی استقلال فرانسه، جنبشی از مقاومت بود که توسط حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۴۱ تأسیس شده و حزب مزبور را از دفتر خود در پاریس در شورای ملی مقاومت نمایندگی می کرد.

۲- به موجب یک برآورد سندیکائی ما از ۷۵٪ تا ۸۰٪ در آمد باننشستگی به حدود ۵۰٪ رسیده ایم. ژان-پل دامون استاد اقتصاد در دانشگاه رنس (شامپانی-آردن) در سال ۲۰۱۰ برای انستیتوی اروپائی دستمزد بگیران یادداشتی درباره «بیمه درمانی مکمل» نوشته که در آن فاش شده تا چه دسترسی به درمان مکمل کیفی از این پس به صورتی امتیازی در بین دستمزد بگیران در آمده به نحوی که شکننده ترین این افراد از دسترسی به درمان به دلیل هزینه بیمه های مکمل و گرانی بقیه هزینه هائی که باید بپردازند صرف نظر می کنند، زیرا مشکل اساسی اینجاست که حقوق ها و دستمزدها دیگر پشتیبانی برای حقوق اجتماعی محسوب نمی شود - در حالی که این اصل محور دستورالعمل های مورخ ۴ و ۱۵ سال ۱۹۴۵ بود. دستورالعمل های مزبور بیمه های اجتماعی را تأسیس و مدیریت آن را

تحت اوتوریته مشترک کارگران و دولت قرار می داد. اما از هنگام رفورم های ژوپه در ۱۹۹۵ به صورت دستورالعمل های تازه سپس قانون دوست-بلازی (که خود پزشک بوده و هست) در سال ۲۰۰۴ تنها دولت است که بیمه های اجتماعی را اداره می کند. به عنوان مثال رئیس جمهور است که شخصاً با فرمانی مدیرکل صندوق ملی بیمه های درمانی (CNAM) را منصوب می کند. این تحول ربطی به آنچه در فردای آزادی کشور ندارد که طی آن سندیکالیست ها در رأس صندوق های ابتدائی استان ها قرار گرفته و دولت از طریق استانداران بر کار آنها نظارت داشت. اکنون نمایندگان کارگران نقشی جز به عنوان مشاور در این نهاد ها ندارند.

۳- پرزیدنت روزولت هیچگاه احساسات ضد استعماری خود را پنهان نکرده بود و می گفت : «نمی شود با بردگی برای فاشیست ها مبارزه کرد و در همان حال در سراسر جهان مردمی را که تابع یک سیستم استعماری واپس گرا قرار دارند آزاد نساخت»، همان گونه که بوسیف مخالد در اثر فوق العاده اش موسوم به «گاه شمار یک قتل عام، ۸ مه ۱۹۴۵، ستیف» (Guelma, Kherrata (Syros/Au Nom de la mémoire, ۱۹۹۵) یادآور شده است. تظاهرات ستیف در روز ۸ مه ۱۹۴۵ به فراخوان فعالان الجزایری نزدیک به مسالی حاج که در آن زمان در زندان بود و به عنوان یکی از پدران بنیانگذاراناسیونالیسم الجزایری در کنار آلبر کامو بین سال های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ در کادر حزب کمونیست الجزایر جنگیده بود. در این تظاهرات که قرار بود ترک مخاصمه جنگ دوم جشن گرفته شود دفعته در کنار پرچم های الجزایر پانکارت هائی ظاهر شده بود که روی آن عبارت هائی نظیر «زنده باد منشور آتلانتیک!»، «زنده باد ملل متحد!» و «زنده باد الجزایر آزاد و مستقل!» نقش بسته بود. با شروع شلیک گلوله ها تظاهرات به یک قیام خونین مبدل شد - شماری از اروپائیان حاضر به قتل رسیده یا به طرز وحشیانه ای مثله شدند. ارتش فرانسه نیز با چنان اعمال شدید و با خشونتی بیش از حد پاسخ داد و یکی از سیاه ترین اوراق کلنیالیسم را نوشت. در این هنگامه پاریس تحت حکومت موقت جمهوری فرانسه به ریاست ژنرال دوگل، فرمانده فرانسه آزاد... قرار داشت.

۴- اعلامیه جهانی حقوق بشر روز ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس در جریان مجمع عمومی ملل متحد از سوی ۴۸ کشور از بین ۵۸ عضو به امضا رسید. هشت کشور رأی ممتنع دادند : آفریقای جنوبی، به دلیل سیستم آپارتاید که در اعلامیه به صراحت محکوم شده بود، عربستان سعودی به دلیل بخش های مربوط به برابری مرد و زن، اتحاد جماهیر شوروی (مرکب از روسیه،

اوکرائین، بیلوروسی "روسیه سفید" لهستان، چکسلواکی، یوگوسلاوی) به این دلیل که به باور آن ها اعلامیه به حد کافی به حقوق اقتصادی و اجتماعی و به مسأله اقلیت ها نمی پرداخت. درعین حال قابل توجه است که روسیه با پیشنهاد استرالیا جهت ایجاد یک دادگاه بین المللی حقوق بشر مأمور رسیدگی به پتیشن های رسیده به ملل متحد مخالفت کرد. سرانجام اینکه دو کشور هندوراس و یمن در رأی گیری شرکت نکردند. اینجا یاد آوری کنیم که در ماده ۸ اعلامیه پیش بینی شده که هر فردی می تواند در صورت نقض حقوق پایه ای خود علیه یک دولت شکایت کند. اصل مزبور نهایتاً مورد اجرائی خود را در دادگاه اروپائی حقوق بشر (CEDH) یافت که به دنبال امضاء کنوانسیون اروپائی حفاظت از حقوق و آزادی های اساسی در نوامبر ۱۹۵۰ در رم به تصویب رسید. به واقع همان طور که یکی از خوانندگان ما میشل آرنولد از استرازابورگ متذکر شده دادگاه اروپائی حقوق بشر (CEDH) - که مقرش در این شهر و بخشی از شورای اروپا محسوب میشود - عملاً کار خود را از اواخر سال های دهه ۱۹۵۰ آغاز کرد و تنها از اوایل دهه ۱۹۸۰ است که اصل شکایت علیه یک دولت که ابتدا اختیاری بوده به یک حق بی چون و چرا مبدل شده است. این مراجعه و شکایت نه تنها شامل پانصد میلیون اروپائی بلکه شامل کلیه اشخاص حقیقی یا حقوقی است در سراسر جهان بدون استثنا که می توانند شکایتی به دلیل یک حق یا آزادی مورد حفاظت از سوی کنوانسیون که دولت امضا کننده کنوانسیون را (که اکنون به شمار ۴۷ هستند) را هدف قرار دهد، طرح کند. دادگاه مزبور از طریق احکام صادره در مورد شاکیان غیر اروپائی این صلاحیت خود را به گستردگی ثابت کرده است.

۵-سارتر، ژان-پل، «وضعیت نویسنده در سال ۱۹۴۷» در کتاب Situations II، ص ۳۰۹، پاریس، انتشارات گالیمار، ۱۹۴۸.
۶-سارتر، ژان-پل، «حال امید... (III) در هفته نامه نوول ايسرواتور، ۲۴ مه ۱۹۸۰.

۷- امضا کنندگان فراخوان ۸ مارس ۲۰۰۴ عبارت بودند از: لوسی اوبراک، ریموند اوبراک، هانری بارتولی، دانیل کوردیه، فیلیپ دوشارتو، ژرژ گنگوئن، استفان هسل، موریس کریگل-والریمون، لیز لندن، ژرژ سگی، ژرمن تیون، ژان-پیر ورنان، موریس ووته. این فراخوان تأثیر نیرومندی بر نسل های جوان داشت همانند سخنرانی فی البداهه استفان هسل در روز ۱۷ مه ۲۰۰۹ در صحنه گلیر به هنگام تجمع سالانه «کلام مقاومت» که به ابتکار انجمن «شهروندان مقاوم دیروز و امروز» برگزار می شد. هسل گفت:

«انگیزه های شخصی ابراز خشم خود را جستجو و پیدا کنید و به این جریان بزرگ تاریخ بپیوندید!» این سخنان که در کنار ژیل پره به خاطر فیلمش موسوم به «والتر، بازگشت به مقاومت» مورد استقبال قرار گرفت، نقطه عزیمت کتابی است که در دست دارید. در این باره می توانید سایت انجمن www.citoyens-résistants.fr را مورد بازدید قرار داده از اطلاعات ذیقیمت آن استفاده کنید.

مؤخره ناشر

ماجرای شگفت انگیز «برآشوبید!»

در شب نوئل کم نظیر در سال ۲۰۱۰ بود که کتابی به عنوان یک هدیه نو بر روی میزها قرار گرفت. نام آن تنها یک فعل در وجه امر بود: «برآشوبید!» یک سال پیش از آن در یک روز سرد پائیزی، سیلوی کروسمان، مدیر نشر ما، زنگ در یک ساختمان معمولی منطقه چهاردهم پاریس را به صدا در آورد تا گفتگویی درباره «تکلیف برآشوبیدن» با یک آقای سالخورده بسیار موقر ۹۳ ساله که هنوز می توانست بدون اینکه کسی او را بشناسد در خیابان های پاریس، رن، تولوز، مادرید، تورینو... قدم بزند، انجام دهد.

در واقع باید کمی به عقب تر برگردیم یعنی در اکتبر ۲۰۰۸ در جریان یک مهمانی ناهار مملو از خنده و شادی در جشنواره موان-سار تو بین شهرهای کن و گراس که مسئولیت آن با ماری-لوئیز گوردون است، باز گردیم. در آن روز نویسنده انگلیسی، جان برگر، که در استان «اوت-ساوا» [کوه های آلپ، شرق فرانسه] زندگی می کند، کتاب قرمز رنگ کوچک خود تحت عنوان *Meanwhile* را به ما داد تا به زبان فرانسه منتشر کنیم. این هدیه جان برگر به تولد نخستین کتاب موسوم به «در این بین، تعمقی پیرامون فاشیسم اقتصادی» در مجموعه جدیدی که بر آن نام «آنها که برخلاف جهت باد حرکت می کنند»

« *Ceux qui marchent contre le vent* » نهادیم (اصطلاحی که ترجمه مستقیم لفظ «اوماها» از زبان سرخپوستان قبیله «سیوکس» است)، منتهی شد. نام این مجموعه که از سوی یکی از دوستان نویسنده ما، ژان-روژه ژیر پیشنهاد شد به خوبی روح بنگاه انتشاراتی ما را که در سپتامبر ۱۹۹۶ جهت انتشار کتبی تأسیس شده بود که (به زعم ما) بر مدرنیته کامل هنرها و دانش و فنون جوامع بومی گواهی می داد، منعکس می کرد. کتاب هائی با حداکثر ۳۲ صفحه به بهای ۳ یورو با این شعار: «بهای شنیدن حقیقت از دروغ ارزان تر است».

اما در مورد کتاب «برآشوبید!» ایده اولیه آن به هنگام نمایش فیلم ساخته ژیل پره موسوم به «والتر، بازگشت به مقاومت» « *Walter, Retour en résistance* » که ادای احترامی است به والتر بسان. یکی از سکانس های این فیلم بویژه توجه ما را جلب کرد.

تصویر هسل کراوات زده بر اکران که با صدای رسا می گفت: «مقاومت کردن یعنی خودداری از پذیرفتن ننگ و بی شرافتی، یعنی ترجیح دادن مشروعیت به قانونیت و ادامه ابراز خشم و انزجار هنگامی که آنچه شاهد وقوعش هستیم با ارزش هائی که تلاش کرده ایم از طریق شورای ملی مقاومت منتقل کنیم، منطبق نیست، ارزش هائی که بدون آن انسانیت مان رو به زوال خواهد رفت».

لذا سیلوی به پشتگرمی این پیام زنگ در خانه استفان هسل را به صدا در آورد تا با او پیشنهاد انتشار کتاب کوچکی را در تداوم این اظهارات فی البداهه وی به صورت یک رشته مصاحبه مطرح سازد. اولین مصاحبه در همین تاریخ ۱۹ نوامبر انجام گرفت و دو مصاحبه دیگر با مشارکت و همراهی ژان-پیر بارو، بنیانگذار دیگر نشر Indigènes [«بومیان»] در تاریخ های ۱۲ ژانویه و ۳ فوریه ۲۰۱۰ به عمل آمد. هر بار به ما این احساس شوق انگیز دست می داد که شاهد گزارش تجربه یک زندگی هستیم که وقف شهروندی مقاوم شده است. پاسخ های این پیر دیر به پرسش های ما خطوط اصلی متن نوشتاری بر محور تعهد، عدم خشونت، میراث اجتماعی و سیاسی مقاومت و اعلامیه جهانی حقوق بشر را ترسیم کرد. ما احساس می کردیم که در حال برقراری پیوندی بین «نهضت مقاومت» تاریخی و مقاومت های معاصر و همچنین مبارزات درونی این انسانیت بومی هستیم بخصوص که چهره مخاطبمان ما را به یاد یک فرزانه بودائی می انداخت.

اما پس از اتمام مصاحبه ها می بایست بنا به توصیه او نقل قول هائی از برنامه سیاسی «نهضت مقاومت»، از اعلامیه جهانی حقوق بشر که شخص او در تدوین آن شرکت کرده بود، نقل قول هائی از سارتر، این فیلسوف تعهد که ژان-پیر خود همراه با رفقاییش در جنبش «چپ پرولتاریائی» در سال های ۱۹۷۰ در کنار او مبارزه کرده بود، بیاوریم. همان سارتتری که امروز مغضوب عده ای واقع شده است. ما دقت فراوان به کار بردیم که همان لحن «خودمانی» و آشنای مصاحبه هایمان با رژیس دبره را که در لحظه جمع بندی به یکی از سه جزء موفقیت تحلیل خود مبدل می ساخت به کار بریم: «امانت و صداقت گوینده و مقطع زمانی بی هویت و فاقد جهتی که در آن تمام مردان سیاسی حاضر در صحنه به آن مبتلا بوده یا سزاوار بی اعتباری می شوند». و اما در مورد عنوان قطعی «برآشوبید!» این عبارت بر زبان سیلوی جاری شد. با آماده شدن متن آن را برای بازخوانی به استفان هسل فرستادیم که آن را چند روز بعد با مقداری تصحیحات دست نوشته و نکاتی که افزوده بود برایمان پس فرستاد. سپس نویسنده با لحنی شیطنت آمیز تلفنی به ما گفت: «همین تیتیر جدید خوب است!»...

به یاد بیاوریم که در آن پائیز ۲۰۱۰ بارانی بی امان بر سراسر فرانسه می

بارید و در همان احوال بود که این کتاب کوچک به رنگ بژ یا یک تیراژ اولیه ۸۰۰۰ روی میز کتابخانه ها قرار گرفت. روز ۲۰ اکتبر بود. کارگران سرخم کرده بودند. بانک ها پس از بحران ۲۰۰۸ بار دیگر چهره می نمودند و قدرت مالی بار دیگر سیطره خود را بر زندگی انسان ها می گستراند. در مغرب، بن علی دیکتاتوری خود را بیش از همیشه بر تونس اعمال می کرد، مبارک هم به همین ترتیب در مصر، غرب به قذافی چشمک می زد، بخص همان ها که بزودی با او وارد جنگ شدند. خلاصه همه چیز به خوبی پیش می رفت... اما از فرادای انتشار این کتاب در روز ۲۱ اکتبر اتفاق عجیبی افتاد. فردریک تادئی مجری برنامه فرهنگی پر بیننده «امشب یا هیچوقت» از نویسنده «برآشوبید!» خواست تا در یک برنامه فی البداهه درباره طغیان جوانان شرکت کند.

در همان لحظاتی که اولیویه بزانسونو، سخنگوی سرشار از خشم و انرژی حزب نوین ضد کاپیتالیست از یک سو، و والری پکرس به عنوان وزیر متعهد و فعال آموزش عالی مانند پارچه فروشان بازار با یکدیگر محاجه می کردند، استفان هسل ناگهان گفت: این قدر اراجیف به یکدیگر پرتاب نکنید! در این لحن آرام و استهزا کننده نکته ای بود که نشان می داد در آن زمستان سخت لحن شاعرانه نیز می تواند جای خود را داشته باشد.

روز اول نوامبر، در برنامه اخبار ساعت ۱۳ کلر سروازان در فرانس انتر، استفان هسل شعری با همین عنوان از گیوم آپولینر را خواند: «آی پائیز! پائیز تابستان را به خاک سپرده و در مه پائیزی دو چهره خاکستری ناپدید می شوند». همه می توانند حدس بزنند که منظور از این دو چهره اول خود اوست و بعد هم مائیم.

فروش کتاب بلافاصله این پیام اخوت را مورد تأیید قرار داد. در جنوب به مدد شبکه کتابفروشی های مستقل فروش کتاب به ارقام نجومی دست یافت. در فرانسه ۴۰۰ کتابفروشی مستقل وجود دارد که بسیاری از کتابفروشی های بزرگ از آن زمره اند. آنها خیلی سریع تشخیص می دهند که این کتاب می تواند یکی از ابزار نبرد آنان با انحصارات انتشار کتاب باشد. آنها مرتباً از این کتاب سفارش می دهند و بسیاری از آنان مانند ژان-ماری سوستر، کتابفروش در مونیلیه و یکی از رهبران بخش کتابفروشی های مستقل با خشنودی می گوید: «من در چهل سال حرفه کتابفروشی هر گز چنین پدیده ای ندیده بودم!»

برخلاف غر و لند های انتشارات مشهور فرانسوی که از پاریس ما را متهم می کردند به زنجیره انتشارات با این موفقیت فروش کتابی به بهای ۳ یورو لطمه زده ایم، کتابفروش ها برعکس به ما تبریک می گفتند که نهایتاً کتاب خوان هائی را که دیگر به فروشگاه هایشان نمی آمدند، باز گردانیده

ایم. مناطق لانگدوک، تولوز، به رغم میراث قرون وسطائی و جمهوریخواهانه خود به تکان افتادند. برتانی به رغم تردید های اولیه به این جریان پیوست. پاریس همچنان غایب است و شمال دچار تردید و شرق فرانسه مردد است. در روز اول ژانویه، فرانسوا فیون در تبریک سال نو به فرانسویان ابراز نگرانی می کند: «من مشاهده می کنم که بحشی پیرامون ابراز خشم و انزجار آغاز شده است. هیچ چیز به واقع بیش از انزجار و بی تفاوتی با روحیه فرانسویان فاصله ندارد. اما ابراز خشم به صرف برآشفتن یک اندیشه و تفکر نیست». از این سخن روشن تر نمی شد با عنوان کتاب ضدیت نشان داد. و کسانی که به رغم اندوه و افسردگی حاکم بر جامعه به زندگی خود ادامه می دهند این پیام را منتقل کردند. کسی نمی بیند یا نمی خواهد ببیند که پیام بزرگ این کتاب کوچک دقیقا ارتقاء عدم خشونت در جهان غرب است.

کسانی منکرند که استفان هسل تروریسم را به نام «بیهودگی و ناکارآمدی» آن محکوم می کند چون هر گونه خشونت مثل خود را تولید می کند. و دقیقا با این اندیشه و نه از روی احساس اما با دلایل عقلی – همان طور که گاندی عدم خشونت را توصیف می کرد – است که این عضو مقاومت به تروریسم پشت می کند ولو در عین حال اذعان می کند که «می توان توسل به آن را درک کرد».

در اواسط ماه ژانویه فروش کتاب به حد انفجار می رسد. یک میلیون نسخه فروش رفته پس از دو ماه انتشار فروش کتاب مشهور داستانی مصور «بلک و مور تیمر» را پشت سر می گذارد. فروشگاه های بزرگ از تأخیر در تحویل نسخه های کتاب خشمگین شده توزیع کننده ما را به جرم «ممانعت از فروش» متهم می کنند، که کسی نیست جز هارمونیا موندی، در منطقه آرل، که یک ساختار مستقل انتشار و توزیع کتاب دارد و همسرش برنارد که مدت کمی پیش درگذشته، در سال های دهه ۱۹۶۰ فعالانه از مبارزه الجزایری ها برای استقلال کشورشان حمایت می کرد. در این نقطه ما جرأت ورزیده یک چاپ سوم کتاب در ۶۰۰۰۰۰ نسخه را تولید می کنیم! در بارسلون، چاپخانه چی وفادار ما ویکتور آرنو که از یک خانواده جمهوریخواه است، شبانه روز کار می کند و نسخه های چاپ شده را با کامیون های کرایه ای به فرانسه می فرستد. این درحالی است که کاغذ ۹۰ گرمی در اسپانیا کالائی کمیاب است.

واکنش های خوانندگان ما جعبه های دریافت میل الکترونیک کامپیوترهایمان را اشباع و پستیچی های ما را خسته و کلافه می کند. در بین نامه ها چک های سفید امضائی قرار داده شده تا فرستنده مطمئن شود کتاب را به محض ورود به کتابفروشی دریافت می کند: «دوستان کتاب برآشوبید! دیگر پیدا نمی شود». شهرداری ها – از جمله فرونتینیان، مارتیگ، کرواس،

بواسی-سن-لژر... – صد ها نسخه سفارش می دهند تا آنها را به مناسبت شب عید بین کارمندانشان توزیع کنند. علاوه بر این کشیش های کارگر، توجیه کنندگان رأی سفید، سندیکاهاى ث.ژت، ث.ژت، ث.ژت، ث.اف.ت. ث و کمیته های کارمندان شرکت ها، یک فروشنده تولیدات «بیو» در بازار های روز، کانون های جوانان و خانه های سالمندانی که می خواهند کتاب را در اختیار مشتریان خود قرار دهند؛ سایت اشتروتف، تنها کمپ نازی که در خاک فرانسه در نزدیکی استرازبورگ مستقر شده بود، صد نسخه از کتاب را سفارش داد؛ نوجوانان از اینکه یک «پرزیدنت در سطح رؤیا های خود» یافته اند، ابراز خشنودی می کنند. پولین، یک محصل دبیرستان در «فوس-سور-مر» چنین نوشت: «سلام آقای هسل. وقتی من «برآشوبید!» را برای اولین بار خواندم، ما به پایان جنبش مخالفت با رفورم نظام بانزشستگی رسیده بودیم. مانند بسیاری از دختران دبیرستانی درگیر در این اکسیون ها من هم به این نتیجه رسیده بودم که برای هیچ تلاش و مبارزه کرده ام اما کتاب شما به من ثابت کرد که اشتباه می کردم. در هر حال این کتاب دست کم به من امکان داد چیزهای زیادی درباره تعهد، مقاومت و حتی در مورد خودم بیاموزم. من مطمئن نیستم همه این چیزها را بدون کمک کتاب شما می توانستم درک کنم.»

آنا راینهولد، یک خواننده بیست و شش ساله اپرا می نویسد که «من در شما یک هنرمند حقوق بشر را یافته ام».

در ماه های فوریه و مارس ۲۰۱۱ اروپا نیز به این ماجرا علاقمند می شود گو اینکه در این جزوه تنها سرنوشت جامعه فرانسه مورد نظر قرار گرفته بود. چنین است که ما از اطاق زیر شیروانی مان در مونپلیه و زیر نگاه همدست و شاد استفان که خود از هر سو با درخواست های رسانه ها و مطبوعات برای مصاحبه روبرو بود، گسترش انتشار «برآشوبید!» در قاره کهن را برنامه ریزی کردیم. در آن هنگام ما ده ها درخواست اجازه ترجمه را دریافت می کردیم. نه تنها از بنگاه های کوچکی شبیه بنگاه انتشاراتی خودمان Indigène، بلکه بزرگ ترین بنگاه های انتشاراتی خواستار امتیاز ترجمه کتاب بودند. می بایست سریعا تصمیم خود را می گرفتیم زیرا احساس عمیق ما این بود که تنها یک شلیک جمعی می تواند برد اروپایی کتاب را آشکار کند و حتی بهتر از فرانسه! به همین جهت با شور و اشتیاق بسیار به نامه سیو بولیتس، ناشر و مدیر کل بنگاه اولشتاین، مؤسسه بزرگ انتشاراتی برلن، پاسخ دادیم: «فریاد اعلام خطر شما درست در لحظه مناسب به ما رسیده است». ما علاوه بر این به شانتاژ احساساتی میکله، استفانو و ساندراسه ایتالیائی جوان دیگر جهانی altermondialistes که به تازگی بنگاه Add Editore را در تورینو تأسیس کرده اند، تسلیم می شویم. حال ایا باید با شرکت دستینو که از شعبات گروه پلانتا بزرگترین گروه مطبوعاتی

و انتشاراتی اسپانیا است وارد معامله شویم؟ پاسخ ویکتور چاپخانه چی ما در بارسلن «مثبت» است. سپس رامون پرلو نیز برای ترجمه به زبان های کاستیلان [اسپانیایی متعارف] و کاتالان وارد گود رقص می شود.

پس از آن ترجمه به زبان های باسک، گالیسی و زبان والانسین به کمک ناشرینی به کوچکی خود ما به این مجموعه اضافه می شود. ژرژ پانتسیوس، از گروه پاتاکیس، انتشاراتی بزرگ آتن، هنگامی که جمعه شی دیر هنگام در یک کتابفروشی یونانی پاریس می شنود که او با نظر مساعد برای ترجمه و نشر یونانی کتاب انتخاب شده نفسی به راحتی می کشد. تقریباً تمام اروپا قرارداد ترجمه را امضا می کند. ما دوست وفادارمان وکیل دومینیک دو لوس در پاریس را به کمک می طلبیم. در مورد اروپای شمالی آریلای بلند قد خدمات خود را پیشنهاد می کند و برای اروپای شرقی پاتریسیا.

در پاریس، استفان با گریز از حملات روزنامه نگاران چوبدست زائر خود را به دست گرفته برای انتقال شعله پیام خود به هامبورگ، برلن، مادرید، بارسلن، تورینو و لیسبن سفر می کند.

در همه جا جدابیت شخصی، مشروعیت و اخلاق خوش او معجزه می کند. در شب انتشار ترجمه آلمانی کتاب، اولشتاین روی دیوارهای برلن عنوان کتاب (Empört Euch) را با پروژکتور روشن می کند. در مادرید آزاد شده، اسپانیای جمهوریخواه - از زبان یکی از مشهورترین گویندگان رادیو - می گوید که او از سال ۱۹۳۹ در انتظار شنیدن «پیامی از فرانسه» بوده است. در استانبول که در دروازه آسیا زخم کشته شدگان کشتی عازم غزه را همچنان بر دل دارد، از زبان خبرنگار روزنامه «جمهوریت» روزنامه اصلی ملی ندا در می دهد که «قلب ترک ها هم اکنون همراه» با کسی که «ابراز خشم اصلی او متوجه فلسطین، نوار غزه و کرانه باختری» است می تپد.

سپس ماه های آوریل، مه، ژوئن می رسد و این کتاب به یک پدیده جهانی مبدل می شود. وبلاگ نویس های جوان تونس که بن علی را «بیرون کرده اند» این جزوه را به نوعی کتاب نبرد برای خود مبدل ساخته اند. هم زمان، کبک، استرالیا، کره جنوبی، ژاپن، آمریکای لاتین و ایالات متحده نیز به نوبه خود موج پیام «برآشوبید!» را دریافت کرده اند. این کتاب کوچک از این پس به چیزی مبدل شده که نیکلا افنشات، مورخ، در روزنامه لوموند این گونه توصیف کرده: «شیئی که زمان حاضر در اختیار گرفته است». این ایده یک شیئی ناشناخته ما را خوش می آید. در واقع می توان گفت از این پس دیگر تنها با یک کتاب سر و کار نداریم.

اکتبر ۲۰۱۱، پس از تابستانی که فروش قدری افت کرده فروش کتاب بار دیگر به اوج رسیده تمام منحنی های تجارتي را به چالش می گیرد. بیش از دو میلیون نسخه از کتاب فروش رفته و ما ناگزیر باید انتشار یک چاپ جدید

تجدید نظر شده و پر حجم تر را در نظر بگیریم. در ایتالیا برلوسکنی سقوط کرده و بهار عرب به رغم پافشاری دیکتاتورهای که رهبران ما مدت های طولانی با آنان مماشات می کردند نیز شکفته و حال نوبت این روشنفکران یقه باز ما است که با غرور و افتخار از «جنگ های انساندوستانه!» خود داد سخن می دهند.

روز ۱۵ نوامبر، نماینده کمیون اروپا از آتن خواستار شرکت استفان هسل «دریک کارزار بیداری اجتماعی با این پیام می شود: بیست سال است با هم هستیم و باید ادامه دهیم» در همان حال از شهر شهید حمص در سوریه یک پیام الکترونیک از یک محقق علم زبان شناسی دریافت می کنیم که خواستار اجازه ترجمه این کتاب کوچک می شود که به نوشته او «آخرین توسل به وضعیتی فاجعه بار» است. شخصی به نام ویکتور نیز از شهری به نام اوجگورود در اعماق ترانس کارپاتی در اوکراین نیز پیشنهاد می کند کتاب را بدون نفع مادی ترجمه کند. ما به همه اینها پاسخ مثبت می دهیم. حتی از ژاپن پس از فاجعه اتمی، نوریکا، عضو یک انتشاراتی توکیو، در آخرین لحظه خواستار یک مقدمه از نویسنده «خطاب به ژاپنی هائی می شود که به خشم آمدن را فراموش کرده اند». و از موزه تل آویو، اوری دسو، یک کمیسر جوان نمایشگاه حرف آخر را می زند: «بهترین اثر هنری که اینجا طی دو سال اخیر تولید شده همین تظاهرات ناشی از «برآشفتگان» است.

نوامبر ماهی است که چشم طوفان در آن نمایان می شود: نیویورک، پایتخت نظام مالی جهانی. برآشفتگان آمریکائی در قلب وال استریت به پا می خیزند تا صدای ۹۹٪ کسانی را که دیگر حاضر به تحمل حرص و آز و فساد یک درصد باقی مانده نیستند به گوش همه برسانند.

حال یک جمع بندی بکنیم: در کل اروپا از جمله فرانسه، سه میلیون و نیم نسخه از «برآشوبید!» به فروش رسیده است. اگر کل جهان را به حساب بیاوریم بزودی به رقم چهار تا پنج میلیون «به خشم آمده» ولگرد خواهیم رسید. سی و دو قرارداد به امضا رسیده و سی و شش کشور شامل آن می شود زیرا گاه تنها یک قرارداد مثلاً در مورد زبان اسپانیولی کشورهای دیگری را هم شامل می شود: آرژانتین، شیلی، مکزیک، اوروگوئه که باید زبان های محلی اسپانیا را هم بر آن افزود و در فرانسه زبان کرس را. ترجمه به زبان اسپرانتو نیز به پایان رسیده است. و تا آنجا که به سینما مربوط می شود، تونی گاتلیف، این کارگردان کولی و بربر روایت هائی مستند و تخیلی در ادای احترام و سرودی با شکوه به افتخار «برآشفتگان» تهیه کرده است. هنوز چند کشوری باقی مانده اند زیرا رهبرانشان با اصرار در قبال این اثر خصومت می ورزند: اسرائیل به نویسنده از بابت حمایتش از مردم فلسطین

خرده می‌گیرد؛ روسیه پوتین این را جزوه ای می‌داند در تأیید ناراضیان سیستم. در مورد کشورهای عرب، اگر یک نسخه قاچاق وجود داشته باشد که بدون اجازه ما به فروش برسد و ترجمه اش به تأیید دوست سوری ما رسیده باشد بایستی قاعدتا بلاوقفه در فلسطین و همچنین زیر مانوتو در کشور ستم و سرکوب زده خود او به گردش در آید. و با توجه به اینکه یک ناشر چینی ۲۳ ساله و شتاب زده قراردادی با علامت ستاره سرخ برای ما فرستاده، به نظر ما بهتر است منتظر «یک مقطع سیاسی مناسب تر» بمانیم.

ژورنالیست‌ها مداوما از ما می‌پرسند: «چگونه این موفقیت را توجیه می‌کنید؟»

دلیل اول ابتدا شخص استفان است. مردی که کل قرن بیستم را در حافظه خود حفظ کرده و حتی بیشتر از آن هنگامی که صدایش را می‌شنویم که با چشمان بسته جملاتی از شکسپیر - به زبان انگلیسی - عباراتی از فن پلاتن، ریلکه، هولدرلین - به آلمانی - و آپولینر، بودلر، رمبو - به فرانسه - را نقل می‌کند. توان باور نکردنی او به تمرکز حواس و گوش دادن به دیگران، این احساس همیشه حاضر که او می‌تواند در هر لحظه کلامی نو بر زبان آورد و پاسخ مخاطب را بدهد. بی‌اعتنائی او به این «بچه برلینی»، احساس درونی شده گرایش او به عدم خشونت و ضمنا جنبه «راک استار» او زمانی که در مونپلیه در برابر قریب به هزار نفر دست‌هایش را مانند یک قهرمان بوکس سبک وزن بلند کرده فریاد زد: «شما بزودی همه از شر من خلاص خواهید شد!» اما جمعیت با هیجان علیه این شعار را فریاد کرد. اما چگونه می‌توان به توان او در گذر از واقعیت به تخیل در صورتی که واقعیت منحرف شود و اجازه ندادن به گوشت و پوست او به تسلیم شدن به نومیدی بی‌اعتنا بود. چنین بود که او روز ۳ فوریه ۲۰۱۱ برای ما این خاطره خود از کمپ «دورا» را تعریف کرد: «هنگامی که کسی با این وحشیگری روبرو شده و هنگامی که مجبورید لباس اجساد را از تنشان در آورید، تنها می‌توان به شعر و شاعری باور داشت».

دلیل دوم زمانه است. اگر پیام او فراتر از شکاف بین نسل‌ها، شکاف‌های تاریخی، ایدئولوژیک فراتر می‌رود این زمانه ما است که مستلزم آنست، زمانه ای مناسب، دروازه ای که رو به سرزمین‌های تبعید عقیده و وجدان گشوده می‌شود - یا به گفته دوستان تبتی ما «آنچه روشن و درخشنده است». مردم به خشم آمده با تشکل‌های خود به واقع بازگشت بزرگ وجدان به تاریخ و سیاست را رقم می‌زنند. و همراه با این جنبش جهانی کشف جدیدی پدیدار می‌شود: برآشفنگان کتاب هم می‌خوانند! در پوئرتا دل سول آنها زیر چادری عظیم کتابخانه ای عمدتا متشکل از کتب هنری بر

پا کرده‌اند. اهالی انگلستان یک «بیج» به سینه خود می‌زنند که تصویریک کتاب بر آن نقش بسته است. به این ترتیب کتاب به یک سلاح و حربه مبدل می‌شود و نه یک مقاله روزنامه. ما به این امر معتقدیم چرا که این کتاب را به بهای ۳ یورو عرضه می‌کنیم و بر این باوریم که به این قیمت می‌ارزد زیرا یک بنگاه انتشاراتی که انحصار فروش را داشته باشد نمی‌تواند آن را به این قیمت عرضه کند، درست مثل اینکه این کتاب زیر نگاهش از دست‌هایش گریخته است.

روز ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ در یک سالن گرم و غبار گرفته که همه این ماجرا با کریستیان، همسر استفان آغاز شد، ما هم اولین سال انتشار «برآشوبید!» را جشن گرفتیم و هم ۹۴ سالگی استفان را. در حالی که دست‌های زمینی اش طوری روی دسته میل حرکت می‌کرد که کوئی هر آن می‌خواهد دسته دیگری را بگیرد تخیلی یا خیر و خالق این پدیده با لبخندی بر لب می‌گوید: «آنچه ما با این کتاب کوچک کردیم خارق‌العاده است!» بر خطوط چهره اش حالتی از شگفت‌زدگی به چشم می‌خورد که انسان را به یاد جمله هراکلیت، فیلسوف یونانی، می‌انداخت «اگر امیدوار نباشی هرگز امید نا منتظر را دیدار نخواهی کرد». اما ما در همان حال به بقیه ماجرا فکر می‌کردیم و به پانزده اوت که قرار بود دیداری بین دالائی-لاما، این رهبر بزرگ مقاومت داخلی و قهرمان عدم خشونت خودمان به سبک غربی: دیالوگی بین رهبر تبت و استفان هسل، دو گفتگو که در پراگ در ماه دسامبر ضبط شده و ممکن است به مدد انفاس خوش برآشفنگان زمین مبدل به یک «اعلامیه جهانی جدید حقوق بشر» گردد. این کتاب از سوی انتشارات «اندیژن» Indigène عرضه خواهد شد. پس دوستان وعده ما به بهار ۲۰۱۲!

ناشران: سیلوی کروسمن و ژان پل باتو